

ملکوت

«ما من عبد آلاو لقلبه عینان وها غیب ویدرک بهما الغیب فاذا اراد الله بعد فتح عینی قلبه فیری ما هو غائب عن
بصره» (نیت بنده ای جز اینکه برای قلبش دو دیده ست در غیب که با آن عالم غیب را درک می کند پس
چون خداوند اراده فرمود خیر بنده را می کشاید چشم دلش را و می بیند با آنها آنچه از چشمش غائب بود.)

(کتاب دانی مقدمه اولی)



دلبری هر چند از این بینی و آن جز خدا دلبر نباشد در جهان
نزد هر مینا که صاحب دل بود دلبری دلبران آفل بود
چون ندیم در دو عالم غیر دوست جان فدای هستی هستان که اوست

حضرت اساد

. آنان که با جان سر و کار دارند و لذا یز ملکوتی چشیده اند کی و کجا آن را با لذات تن مقایسه توانند کرد؟ اینان نوعاً در این حسرتند که چرا خاکیان به خاک بازی پرداخته اند و از گلزار ملکوت خبر ندارند.

(سفر محرص 133)

. همی دان که غنای عارفان ساز و تنبور نیست؛ غنای ایشان باز شدن گوش است برای استماع ندهای غیبی که کلّ سلّول های بدنت را به اهتزاز درآورد، آری مثل اینکه در عالم خبرهاست و افسوس بر ما که از بی خبرانیم، همه جا نور باران است و ما رهین ظلمت با همین پنج حس تن با طبیعت مشغولیم و از احساسات ملکوتی غافل و در زیر این بلند آسمان به خاک بازی قانعیم..

(عبادت عاشقانه ص 77 و 79)

پنج حس هست جز این پنج حس آن چو زرّ سرخ و این حسها چو مس

اندر آن بازار کایشان ماهزند حس مس را چون ز حس زر خزند

حس ابدان قوت ظلمت می خورد حس جان از آفتابی می چرد

ای بیره رخت حس ها سوی غیب دست چون موسی برون آور ز حیب

(مولوی)

. خوش حال آن دلداده که جانش از قفس عالم طبع همچون مرغی در فضای ملکوت به پرواز درآید، جز او نجوید و جز از او نخواهد، با او مأنوس باشد و در عالم جز او نشناسد. (هان ص 97)

. ای عزیز! بر در دل بنشین تا با ملکوتش آشنایی یابی که کعبه گل را هر آدمی زیارت تواند کرد ولی کعبه دل زیارتش کار همه کس نباشد. بر در این کعبه با خضوع ره توان برد. (تخلی ص 188)

.

بال بکشا پر زمان چون جبرئیل لا احب الا فلین کو چون خلیل
نور ستاره چو کرم شب چراغ کی کند روشن فضای باغ و راغ
چون محاق ماه را دانی ز پیش دل چه سازی بهر بدر اینگونه ریش
هر طلوعی را چو می دانی غروب اندر این ره آفلان را در کلوب
مقعد صدقی که آنت در خور است خالق ستاره و ماه و خور است

دلبری هر چند از این بینی و آن جز خدا دلبر نباشد در جهان
نزد هر مینا که صاحب دل بود دلبری دلبران آفل بود
چون ندیم در دو عالم غیر دوست جان فدای هستی هستان که اوست

حضرت اسناد

« أَوْلَم يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ » ((آیا نمی نگرید در
ملکوت آسمان ها و زمین))

اگر بنگری آنجا همه علم و قدرت و احسان و محبت بینی که عرفا معتقدند
مفاتیح الغیب همین هاست پس هر آن کس از جهان سفر کرد و مادام آنجا مقیم
شد در مقام عنایت قرار دارد که عنده مفاتیح الغیب. (اندیشه‌گاهش 33)

. باش تا درهای ملکوت بر تو گشاده گردد و در دل این ظلمتکده عالم
طبیعت، نور خدا را نظاره گر باشی؛ و مشمول آیت « يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ
إِلَى النُّورِ » گردی. عالم را از علامت مأخوذ دانسته اند، که به معنی نشانه
است، و در حقیقت نشانه صفات و ذات و آینه تمام نمای حق در پیش روی تو.

(تجلی 6 ص 35)

. قیام ملک با ملکوت و قیام ملکوت با جبروت و قیام جبروت با حق -
سبحانه و تعالی - است که هو الحی القیوم. و دیگر اینکه راه به سوی حق از

درون است و هر موجودی خواه بزرگ خواه کوچک، خواه کهکشان و خواه پشه ای بی نشان از درون خویش که ملکوتش باشد، می جوشد و می خروشد و می یابد. چشمی جوییم که ملکوت ببند و از آن سو به خدا بنگرد. نشنیده ای که فرمود: « قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ »

((بگو به دست کیست ملکوت هر چیزی؟)) اگر آن چشم یافتی راه سعادت پیدا نمودی؛ و اگر نیافتی در اینجا جاوید ماندی.

(همان ص 73)

. ای عزیز بکوش که رو به (ملکوت) نهی و حجاب عالم (ملک) واپس زنی؛ که عالم ملک، خاک رنگین است که به زودی رنگ بزدايد و تیره و اماند؛ دیدار ملکوت بس شیرین است؛ که آنجا بی رنگی محض است. موش مباحث که در سوراخ خزد و خاکباز باشد، باز باش، پر گشای و به آسمان ملکوت در آی.

(همان ص 74)

. از این ملک به غیب که ملکوت است و از آن غیب و امر به سوی جبروت و ذات پر گشای.

« يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ » (سامان می دهد امر را از آسمان تا زمین سپس عروج می کند به سوی او) و همی دان که ملکوت، سماء دنیاست و جبروت، سماء ملکوت؛ و عرش پروردگار بر فراز همه این آسمان هاست؛ و راهی به سوی این آسمان ها جز برای ارواح طیبه و مؤمن نیست.

(همان ص 75)

. همی دان که همان گونه که از این آسمان باران نعمت فرو ریزد، از آن آسمان نیز باران رحمت بارد. میوه این باران، تن پروراند و میوه آن جان. امید که شجره جانت که فعلاً در این دنیا اقامت دارد؛ با نوشیدن این آب آنگونه پرورش یابد که شاخه هایش آسمان های ملکوت و جبروت را فرا گیرد.

(جان ص 76)

. یوسفِ جان را در بند زندان مُلک گرفتار مساز که او سلطان ملکوت است.

(جان ص 77)

ماه کنعانی من منذ مصر، آن تو شد گاه آن است که بدو دکنی زندان را

(حافظ)

. بدان که در مجردات، زمان راهی ندارد؛ بُعد زمان مربوط به عالم شهود و ملک است. ملکوت و عالم امر و جبروت را به کلی زمان نیست.

(جان ص 78)

. در ملکوت بی رنگی است؛ وحدت است؛ چون در ظهور آید کثرت پدیدار شود.

(جان ص 79)

. عالم کثرت عالم ظلمات است و چون به ملکوت در آیی آنجا را عالم نور بینی و دیدی که حقّ سبحانه و تعالی آن را جمع می آورد و این را مفرد: «

يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ « (بیرون آرد ایشان را از ظلمات به سوی نور.) این نور از مرکز تا عالم ملک همه جا را گرفته و دانی که نور در خط مستقیم در آید. و تو نیز اگر خواهی که از عالم ملک به مرکز در آیی در این راه باید حرکت کنی و از خدا بخواهی که تو را توفیق سلوک در این راه دهد. تا بدانی که هرچه می یابی از کجا در می رسد. (هآن ص 79)

امید که شعاع پرتو دیدارت عالم ملک بر درد و تا عالم ذات که مرکز عالم وجود است پر گشاید و در هیچ منزل ساکن نگردد؛ تا بدانی که همه تبدلات، قوا و آمد و شدها همه و همه امر آن مرکز است. آنجا دارالسلام است که پیامبران همه را به آن دار دعوت کرده اند.

(هآن ص 80)

دلی که مهبط و سواس شیطانی است کی تواند به ملکوت رحمانی بنگرد.

(هآن ص 82)

ای عزیز، بار اول که آمدی برای تماشای ملک آمدی؛ اگر رازدانت دیدند، باید از این دیدار بمیری، حیاتی دیگر و چشمی دیگر، تا به ملکوت بنگری که عیسی بن مریم فرمود: « لَنْ يَلِجَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ مَنْ لَمْ يُولَدْ مَرَّتَيْنِ » در نمی نوردد ملکوت آسمان ها را، آن کس که دو بار متولد نشود.

(هآن ص 83)

چون دوم بار آدمی زاده براد پای خود بر فرق عیسی نهاد

(مولوی)

. تو باید اول بار ملکوت خود را یابی و آن همان نفس تو است؛ سپس با این کلید معرفت، ملکوت عالم را در توانی یافت. و شرط آن است که عالم طبیعت بیرون و درون، به زبان دیگر آفاق و بدن و تمایلات آن، تو را سرگرم، آن گونه ننماید، که از ملکوت باز مانی و به عبارت فتوحات مکیّه: « لا تجعل طبیعتک حاکمه علی حیاتک الاهیّه (فتوحت کیهان 68) »

چه اگر عظمت آن عالم دریایی، جهان طبیعت بر تو کوچک گردد و معنی: ((جنه عرضها كعرض السموات والارض)) در یابی.

(همان ص 84)

. هر چند در عالم ملک دلبری یابی، بدانی که عالم شهود مزرعه کوچکی است که از ملکوت سیراب گردد و چون آن نور از این مزرعه بر گیرند، جز ظلمات نیابی و جز کویر نبینی.

(همان ص 85)

. کام شکر استانم، بهتر ز شکر باشد بحر گهر افشانم، بهتر ز گهر باشد

گر اهل تماشایی، بنگر به جمال حق آکنس که نظر باز است، اینجاش نظر باشد

هر باغ که دیدم من، از باد خزان افسرد رضوان الهی را، همیشه ثمر باشد

حضرت استاد

ای عزیز، ملک را با چشم سر توان دید و ملکوت را با چشم دل، که مُلک از عالم خلق و دیده نیز از همین عالم است و ملکوت از عالم امر و دل نیز از همان عالم است؛ تو اگر به عالم شهود قانع باشی و از نگرش در امر باز مانی، جنینی ساقط را مانی که تاب دیدن عالم شهود را نداشت و چون فرو افتاد هرگز عالم شهود را ندید و به رَجْمِ ظلمانی قناعت کرد. چشم انتظار رؤیت ((عالم امر)) باش که: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» آگاه باش که عالم خلق و امر همه از اوست.

(همان ص 86)

بدان ای عزیز که آنچه با پنج حس در می یابی همه عالم ظهور است که بسی حیوانات از این عالم با داشتن احساسات قوی تر از انسان بهره ای زیاد تر از او دارند و دیدار عالم ظاهر برای انسان مزیت و هنر نیست پس:

(تجلی 7 ص 145)

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه ناید نیست آن بینی (تفسیر اصغری)

غنای عارفان ساز و طنبور نیست که آن طنبور زنبور نیز دارد؛ چون گوش جان به آوازه های درون آشنا گردد آواز بیرونش پیشیزی نیرزد؛ دیگر هزار دستان بیرون مست نکند؛ که در درون صدها هزار دستان هست.

(همان ص 181)

اولین پرتویی که از عالم ملکوت بر قلب سالک تابد رؤیای صادق باشد. و چون ملکوت را ماده نیست به صورت مثال می بیند و لا جرم رؤیا نیاز به تعبیر دارد و چون باب رؤیای صادق بر مؤمن باز شود یقینش به عالم معنی بیشتر گردد؛ با نفس و روح آشنایی بیشتر پیدا می کند که اینگونه رؤیاها یکی موضوع واقعه ای را بیانگر است و دیگری بقای روح پس از مرگ را و اطلاعات عظیم روح از عالم ملکوت و ملک. و هر چند نفس انسانی از تعلقات

مادی آزاد تر باشد صعود او به ملکوت آسانتر گردد و از عالم بالا اطلاعات و تمتعات بیشتر گیرد و رؤیا تبدیل به مکاشفه شود و بعد از آن اگر مراقباتش افزون شود باران رحمت و فیوضات در بیداری بر قلبش نازل گردد و این موهبتی است خاصان را.

(همان ص 197)

روح و جانِ عالم ماده و ملک، عالم ملکوت آن است. دیدن غیب عالم، رجوع به ملکوت است. «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره آیه 3) ستایش متوجّهان به ملکوت عالم است که خداوند نگرش به آن را تأکید می فرماید. «أُولَئِكَ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (آیا در ملکوت آسمان ها و زمین نمی نگرید. (اعراف آیه 185)). در این آیه روشن می گردد که همه چیز دارای ملکوت است و از امتیازات حضرت خلیل الله را می فرماید: «كَذَلِكَ نُرِيّ اِبْرَاهِيْمَ مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (اینچنین نشان دادیم به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را. (سوره انعام آیه 75)) و این ملکوت، همان عالم اسماء است که تجلّی انوار ذات باری تعالی است.

(تجلی آخر ص 104)

تمام انگیزه رسالت رسل، برای آشنایی مردم با غیب و ملکوت جهان بوده است. آن عالم چون از رتبه وجودی بیشتری برخوردار است، به منشأ عالم هستی نزدیک تر است و از نور بیشتری بهره مند می باشد. غوطه ور شدن ما در عالم محسوسات طبعاً ما را از نگرش به ملکوت باز می دارد.

(همان ص 104)

ای عزیز! چون بر دیدار عالم ملکوت نظاره گر باشی به همان اندازه که ملکوت از ضخامت و خشونت عالم ملک منزّه است و با عالم نور پیوند دارد،

روح و جانّت به حضرت دوست تقرّب جوید و از ثقل مادّه به لطافت ملکوتی
ره جوید. (همان ص 105)

. « إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْمَلِكَ عَلِيَّ مِثْلَ مَلَكُوتِهِ وَ أَسَّسَ مَلَكُوتَهُ عَلِيَّ مِثْلَ
جَبْرُوتِهِ لِيَسْتَدِلَّ بِمَلَكِهِ عَلِيَّ مَلَكُوتِهِ وَ بِمَلَكُوتِهِ عَلِيَّ جَبْرُوتِهِ » (امام صادق (ع))

و سلوک سالک از درون با پیمودن همین منازل است و رجوع به آسمان در
بعضی از روایات و آیات به معنی رجوع به عالم معنی در مراتب فوق است،
زیرا که ملکوت، آسمان مُلک است و جبروت، آسمان ملکوت است. و
متأسفانه ما از ملک سر بر آسمان ملکوت بر نداریم و خاکمان نگذارد که بر
افلاک نظر افکنیم! (همان ص 106)

. بدان که عالم شهادت چون تو را از راه حواس به خود مشغول داشته
نگذارد که تو از جدار ضخیم مادّه گذشته و به عالم نور رسی؛ جز این که
خداوند کلیدهایی برای گشایش این در به وسیله پیامبرانش در اختیار تو نهاده
است. این کلیدهای وزین اسمائی است که در بطن همان عالم قیمومیت هر
موجود را به عهده دارد. در هر موجود اگر به دقت بنگری و به ژرف اندیشی
نشینی این کلیدهای ملکوتی را بیابی و با آن ها توانی رهسپار آن عالم نور
گردی. « لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ » (مر او راست کلیدهای آسمان ها و
زمین (زمر آیه 63)) (همان ص 111)

. چهار پا را میخ زمام بر زمین یا دیوار کوبند و اگر در حریم خود علف
زاری یابد پا از آن حریم بیرون نهد و به جایی دیگر هم نیاندیشد و اگر جفتی
مر او را آورند انشش تمام باشد، چه غایت آمالش جز این دو نبود، بسیاری از
مردم چنین اند: « يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ » (کام می رانند و

می خورند همان گونه که می خورند چهار پایان (مهر ص) آیه 12) (

اما کبوترانی که از آشیان بال گشوده اند، آسمان ها را در قلمرو خویش یافتند، لیکن روی از آشیان نتافتند و برای دانه سر در زمین داشتند، مردمی نیز چنین اند، که دنیا و آخرت را می نگرند، ولی اندیشه پروازشان محدوده خودشان است با آن که خویشتن از نظر تمنیات مادی بسیار محدودند. طلب و حرص آنها در این امور پایانی ندارد، ولی برای کاوش و دریافت عالم معنی بسیار قانعند. نازم پرستوهای بی قرار شور انگیز را که یک دم آرام ندارند. طعمه را از آسمان بر می گیرند، با خزان و سردی سر و کار ندارند و مادام بهارستان ها را زیر بال دارند، با گل و گلزار خو کرده اند، آشنا با بی کرانه‌ایند و هرگز با خاک مأنوس نبوده اند، جان عارف، پرستوی ملکوت است، هر چند تنش در عالم خاک، اما روحش در افلاک است، از غم ساران تنگ عالم، گریزان و با گرمی عشق خو کرده اند و در طلب، هیچ گاه آرام نگرفته اند، تا به منزلگاه معبود ره جستند و در آنجا که آرام گاه جان است، آرمیدند.

چو مالکیان به در خانه چند بینی جور چرا سفر نکنی چون کبوتر سوار

روح آدمی چون ملکوتی است، با ملکش انس نیست، اما چون در دامن دایه طبیعت افتاد مادر را فراموش کرد و با طبیعت آرمید و اگر بال پرواز نگشود، پرواز را از یاد می برد.

عزیزا! تا بال است آهنگ بالا کن، چرا که پر را برای پرواز داده اند، مرغان لاشه خوار همیشه سر در زمین دارند. مشامشان با لاشه مأنوس است، تو را که آسمان و دریا زیر بال و پر است خاک بازی بس دریغ نماید!

(از خاک تا افلاک ص 9)

توبه تن حیوان به جانی از ملک تاروی هم بر زمین هم بر فلک

ما همه مرغایانیم ای غلام بحر می داند زبان ما تمام

(مولوی)

. عالم امر، مسبوق به عالم خلق است و در فلسفه ثابت شده که عالم خَلق نمی تواند علّتی غیر مادّی نداشته باشد و این معلول همیشه چه در قیام و چه در دوام، نیاز به علّتی غیر مادّی دارد و این علّت غیر مادّی را در مرتبه نزدیک، قرآن ملکوت می خواند و ژرف اندیشان را امر می نماید که هجرتی از عالم مادّه و شهود به سوی ملکوت داشته باشند و در دیدار این عالم، چشم دل به ملکوت آن اندازند. « أولم ينظروا فی ملکوت السمّوات و الأرض و.....»
(همان ص 38)

. ای عزیز! همه چیز را ملکوتی است، به خویشتن اندیش که تو نیز این دست و پای و سر و گردن نیستی. ملکوتی داری که گرداننده این کالبد، اوست و هم او بود در کار، در تشکیل نطفه تو، در خلق پدر و مادر تو، در اداره سفره روزی تو، در شکم مادر، خالق و پروردگار کلّ اندام تو و راندنت به سوی عالم شهود و دنیا، که او بود قبل از تو و قبل از هر موجود دیگری.

(همان ص 41)

. عالم امر مجرد است و مجردات زمانمند نیستند، به عبارت دیگر: زمان بُعد چهارم مادّه است؛ یعنی هر مادّه ای طول و عرض و عمق و زمان دارد، امّا

آن جا که موجود از آن سه فارغ است در قید زمان نیز نیست، نه ایجادش
زمانمند است، نه دوامش. در ایجاد عالم امر که زمانمند نیست فرمود:
« إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ » (به راستی که عالم امر او
چون اراده شیئی کند تا بگوید باش، هستی می پذیرد. (سوره آیه 82))

(همان ص 41)

. « مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هِيَ آخِذَةٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ » (نیست
هیچ موجودی جز این که زمام او به دست ماست (هود آیه 56))

قیام و پیوند هر موجودی با عالم امر اوست که عالم امر، تجلی و عین ربط با
پروردگار است. زمام هر موجود در این آیه در دست حضرت حق است و به
هر سوی خواهد کشد، چه در بقا و دوام و چه بر فنا و رجوع که این همان،
عالم امر موجودات است. که رو به سوی او دارد و اگر عالم ملک او را
سرگرم نکرده باشد، روی از رب و خالق بر ندارد و چون راه خداوند، صراط
مستقیم است خداوند او را به همان راه برد که راه فطرت است. بنابراین آن
بنده که توسنی نکند و زمام را از دست زمام دار رها نکند و بر این اعتقاد
باشد که:

رشته ای برگردنم افکنده دوست می کشد هر جا که خاطر خواه اوست

(مولوی)

طبعاً چنین بنده در صراط مستقیم است و هم اوست که که منحصرأ به سراپرده
وصال و سعادت دست یابد. (همان ص 44)

ای عزیز آدمی در بین دو عالم امر و ملکوت و شهود قرار دارد. جسم، خاکی و ملکوت او افلاکی است، کالبدش نباتِ روییده از زمین است و روح و جانش نفخه الهی است و از عالم امر است.

(همان ص 45)

(ای گروندگان! دعوت خدا و رسولش را پذیرا باشید چون شما را می خوانند تا شما را حیات بخشند و بدانید که خدا بین شخص و دل او حایل می گردد. (انفال آیه 25))

ما دیده داریم اما از دیدار عالم لطیف محرومیم همچنان که از دیدار عالم عظیم، نه سلول ها و اتم ها را توانیم دید و نه به مشاهده کهکشان ها و عالم عظیم توانیم نشست اما چون میکروسکوپ و تلسکوپ حایل چشم ما شد عوالمی را می نگریم که با چشم خود هرگز ندیده بودیم. اما در این آیه داستان عدسی های خود ساخته بشر نیست. خداوند حایل می شود و با خداست که چشمان دل باز می شود و این وعده کجا عملی می گردد، آنگاه که تو دعوت خدا و رسولش را لیبیک گویی.

(یک مشتاقان ص 118)

چون ملکوت، علت عالم ملک است و هر علت از معلول خود بسی کامل تر است. سالکی که با ملکوت عالم که تجلی گاه اسماء حق تعالی است آشنایی یافت، دیگر توجهی بر عالم ملک ندارد. چون نظرش به کامل گرایید، دیگر نظاره گر ناقص نیست. این نگرش دروازه عالم معرفت، و آغاز تابش طلوع خورشید تابناک عشق بر دل سالک است.

(بهدر باص 12)

ای عزیز! ملک با تو و ملکوت با تو و جبروت با تو و خداوند با تو است، و هرچه را در عالم نظاره گر باشی نیز ملک و ملکوت و جبروت و

خداوند دارد و این عوالم هر یک معلول دیگری و همه معلول حضرت خالق اند. در خود و در هر شیء نگری به کدامین عالم نظاره گر باشی؟ همان جا منزل توست اکثر مردم گامی از مُلک بیرون ننهاده اند، و هرگز انوار ملکوت، قلبشان را نوازش نداده است.

(همان ص 13)

. بدان ای عزیز که عالمی دیگر با این پیکر آدمی است که اصل وجود آدمی همان عالم است و آن ملکوت انسانی است که اگر از شناخت آن محروم گشتی از تمام فضائل به دور ماندی. حال ملکوت خود را خواه جان، خواه نفس، خواه دل و قلب بنام. مهم نیست که نامش چه باشد، فقط بدان که تو همانی و این پیکر و کالبد تو مرکب است. زین رو اگر خود را دوست داری به صلاحدید و تزکیه آن پرداز که غرض از آفرینش تو منحصرأ کمال بخشیدن به واقعیت توست، که اگر آن را رها کردی و به تربیت و تزکیه آن نپرداختی، خسران ابدی تو را تهدید می کند و این سخنی است که بعد از هفت سوگند عظیم، پروردگار تو فرماید:

« قَدْ أفلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا » (مسلم رستگار شد آن که نفس

خویش را تزکیه نمود و نا امید شد آن که آن را وا گذاشت) (شمس آیه 9-10)

(همان ص 26)

. جمال طبیعت تا آن جا دلربایی دارد، که سبحات جمال و جلال حق بر دل سالک نتابیده، آن جا که جان، آشنای جمال ملکوت گردید، آن چنان مسحور می گردد که دیگر توجهی بر این پرتو زائش نیست و بسا داستان روی بر گردانیدن حضرت خلیل الله از ستاره و ماه و خورشید و روی آوردن به ذات فاطر السموات و الأرض در کشف چنین مقاماتی باشد.

(همان ص 28)

. اهل حسّ به تماشای عالم طبیعت آن قدر مشغولند که در زندگانی یک لحظه هم توجّهی به ملکوت آن نداشته اند، سالک راه، در ضمن سلوک در هر منزل رجوع به ملکوتش نماید تا برسد به آن جا که دیگر مُلک نبیند و کلاً به تماشای ملکوت نشیند. نشنیده ای که بعضی بزرگان گفته اند که ما در عالم جز خدا ندیدیم بر خلاف گروهی که جز طبیعت ندیدند. ژرف نگران را نظر بر آن است که حادث از کجا می آید و به سوی چه کسی باز می گردد. در همان حالی که کوتاه بین فقط ناظر به ظاهر و و تماشای حادث است و از ذات قدیم بی خبر.

(همان ص 119)

. ای عزیز دیدار عالم مُلک، اگر تو را دید عرفانی باشد چقدر عظیم می نماید این عظمت تا زمانی است که تو را با ملکوت آن سر و کار نبود و چون چشمت به ملکوت گشوده شد عظمت آن جا عالم مُلک را بر تو بس کوچک می نماید و چون از آن جا برتر آیی و چشمت با خالق مُلک و ملکوت افتاد عظمتی بینی که ما سوای او در برابر آن جمال و جلال حقیر افتد.

(همان ص 179)

. چون عالم قلب بر عالم حسّ غالب آمد و محسوس را وا پس زد، معقول بینی؛ آن گاه است که معنی ((أَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ (بقره آیه 115)) را به نظاره نشینی. باری دریغ انسان را که دنیا را ترک کند و او را از ملکوت عالم هستی خبر نباشد.

(همان ص 181)

. ای عزیز! آدمی را یک حیات الهی است و یک حیات ناسوتی حیوانی، حیات الهی او آبشخورش از ملکوت است.

« وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقِكُمْ وَ مَا تُوَعَدُونَ » (در آسمان روزی شماست و آنچه وعده داده شده اید) و حیات حیوانی او آبشخورش از زمین، پرندگان روزی را با چشم می یابند و گوشت خواران با بو، و زین رو خداوند برای انسان

احساسات را دو گونه آفرید تا هم از آبخشور ملکوت بنوشند و هم از آبخشور خاک. ولی چون از آغاز آدمی با عالم ماده بیشتر سر و کار دارد آن قدر به این عالم مشغول شد که عالم معنی را از یاد برد. « لا تَجْعَلْ طَبِيعَتَكَ حَاكِمَةً عَلَى حَيَاتِ الْهَيَّةِ » (حیات طبیعی خود را غالب بر حیات الهی ات مگردان (حی الدین عربی))

(همان ص 193)

. ای عزیز! وحی خاص انبیاء نیست، دل های آشنای با ملکوت مهبط وحی باری تعالی است و آن کس که گوش دلش به این پیام ها آشنایی یافت دیگر رغبتی او را به اصوات عالم مُلک نیست.

(همان ص 204)

. اگر از بواطن خود آگاه شدی بدان که در زندگانی همه اعمال تو بر ملکوت اثر می گذارد؛ با خشم و غضب و شهوت، نفسی حیوانی پیدا می کنی و با معرفت و عبادت، ملکوتی همچون ملکوت فرشتگان اکتساب می نمایی و در سرای دیگر هر کس به رنگ ملکوت خویش از خاک سر بر می آورد، پیکر این سرای تابع قانون وراثت است، اما پیکر آن سرای، پیکری خود ساخته است، بر اعمال خود بنگر که اکنون برای آن سرای چه پیکری برای خود می سازی؟

(حدیث آرزومندی ص 115)

. در زبان ملکوتی هر موجود دو صفیر آهنگ بر آورده که یکی گوید: مرا پروردگاری عالم و قادر است و دیگری گوید: من از اویم و باز گشت من به سوی اوست. صفیر نخستین از حدوث خویش دم می زند و چون حادث را آغاز، عدم است، ناچار ذات قدیمی را برای ایجاد خود معرفی می نماید و چون در معرض زوال است و زوال مطلق در کار نیست، باز گشت خویش را به سوی آن ذات معرف است.

(فراادجرس ص 12)

(سؤال از محضر استاد)

. ملکوت چیست؟ چگونه انسان از این عالم به سوی ملکوت پرواز می کند؟

جواب

چگونه روشنائی این لامپ از ناحیه توربینی است که برق آن هم اکنون با این لامپ است و اگر ارتباط توربین با این لامپ قطع شود، این لامپ شیشه پاره ای میش نیست، ولی شام برق را نمی بیند. این مثال را روی همه موجودات پیاده کنید واسطه بین خدا و کل عالم هستی را ملکوت گویند، وقتی حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام دانست که ستاره و ماه و خورشید اولاً مبدئی دارند ثانیاً آفل اند و به مبداء و مرجع آن با یقین پیدا کرد خداوند می فرماید: « و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات و الأرض » (و بدین سان ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم (انعام آیه 75)) و این فرمایش امام صادق (ع) را نیز در وقت فرمایید: « لا حجاب بینة و بین خلقه الا خلقه » عالم مادی مخلوق را اگر واپس زنی ملکوت و خالق آن را به مشاهده می نشینی.

میان عاشق و معشوق پیچ حائل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان بر خیز

سؤال

. آیا من می توانم به سوی ملکوت پرواز کنم؟

جواب

تاریشه در آب است امید شمری هست. اما توجه داشته باشید که ملکوت با تو و جبروت با

تو و خداوند با تو است.